



Semantic analysis of the *mosbet* principle(a practical principle that has a shari'ah effect through normal or rational things)

Dr. Alireza Hodaee, Associate Professor, University of Tehran

Dr. Javad Soltani Fard, Ph.D. Graduate of jurisprudence and private law at Shahid Motahari University (RA) (Corresponding Author)

Email: j.soltani.f@gmail.com

Dr. Ahmad Mohammadi, Ph.D. Graduate of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law at Imam Khomeini Research Institute (RA)

Hossein Soltani Fard, PhD student of jurisprudence and fundamentals of Islamic law, University of Tehran

Abstract

The *mosbet* principle is an *usuli* debate with many functions, which most of the late *usulists* have raised in the considerations of the principle of *estes'hab*, and they have disagreed about its validity. *mostashab* can have non-Shari'ah (rational or normal) requirements with it, which proving each of these external matters depends on the validity of the *mosbet* principle. The opposing point of view of the *validity of mosbet* principle is that only direct Shari'ah matters can apply to *mostahab*.

Usulists do not even agree with each other in defining the *mosbet* principle; Therefore, before any discussion about the validity of the *mosbet* principle, it is necessary to define its conceptual limits precisely and after verifying the most important definitions in this field, a comprehensive definition of the said principle should be provided.

Using the analytical method, this research achieves these findings that firstly, along with rational and normal media, accidental media can also be included among the *mosbets* of *mostashab*; Secondly, in the process of the *mosbet* principle, in addition to the subject, *mostas'hab* can be a ruling, both *taklifi* and *vaz'iee*; Thirdly, the application of the *mosbet* principle is basically not exclusive to *estes'hab*, and this principle can apply to other non-verbal principles as well.

Keywords: *Mosbet* principle, Principles of *Mosbet*, *Mosbets* of principles, *Mosbets* of *estshab*, Ratiional and normal requirements of *esteshab*.



HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir	سال ۵۴ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۲۹ - تابستان ۱۴۰۱، ص ۲۳۴ - ۲۱۱
شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸	شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۱	تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۱۰/۱۶
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.62605.87292	تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۲۳
	نوع مقاله: پژوهشی

باز کاوی معناشناختی اصل مثبت

دکتر علیرضا هدائی

دانشیار دانشگاه تهران

دکتر جواد سلطانی فرد (نویسنده مسئول)

دانش آموخته دکتری فقه و حقوق خصوصی دانشگاه شهید مطهری (ره)

Email: j.soltani.f@gmail.com

دکتر احمد محمدی

دانش آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی پژوهشکده امام خمینی (ره)

حسین سلطانی فرد

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران

چکیده

اصل مثبت، بحثی اصولی با کارکردهای فراوان است که قریب به اتفاق اصولیان متأخر آن را در ضمن تنبیهات اصل استصحاب مطرح کرده و راجع به حجیت آن اختلاف نظر دارند. مستصحب می‌تواند با خود، لازم، ملازم و ملزومی غیر شرعی (عقلی یا عادی) داشته باشد که اثبات هر یک از این امور خارجی برای آن، در گرو حجیت اصل مثبت است. دیدگاه معارض حجیت اصل مثبت بر این باور است که تنها امور شرعی بی‌واسطه می‌توانند بر مستصحب مترتب شوند.

اصولیان حتی در تعریف اصل مثبت با یکدیگر هم‌داستان نیستند؛ از این رو ضروری است پیش از هرگونه بحثی پیرامون حجیت اصل مثبت، نخست حدود مفهومی آن به‌طور دقیق مشخص و پس از راستی آزمایی مهم‌ترین تعاریف موجود در این زمینه، تعریفی جامع از اصل مزبور ارائه شود.

این پژوهش با استفاده از روش تحلیلی به این یافته‌ها دست می‌یابد که اولاً در کنار وسائط عقلی و عادی، واسطه اتفافی نیز می‌تواند در زمره مثبتات استصحاب قرار گیرد؛ ثانیاً در جریان اصل مثبت، مستصحب علاوه بر موضوع، می‌تواند حکم، اعم از تکلیفی و وضعی باشد؛ ثالثاً جریان اصل مثبت اساساً اختصاصی به استصحاب ندارد و این اصل می‌تواند در سایر اصول غیرلفظی نیز جریان یابد.

واژگان کلیدی: اصل مثبت، اصول مثبت، مثبتات اصول، مثبتات استصحاب، لوازم عقلی و عادی مستصحب.

مقدمه

پیش از آنکه که اثری شرعی بر موضوع یا حکمی شرعی مترتب شود، باید آن موضوع یا حکم از طریق قطع، اماره معتبر یا اصل عملی احراز شود. برای هر موضوع یا حکم، سه وجه وجود دارد که به آن‌ها لازم، ملزوم و ملازم گفته می‌شود. برای مثال، وجود حیات آقای الف ملزوم است و تنفس و روییدن ریش به ترتیب از لوازم عقلی و عادی آن و تنفس نسبت به روییدن ریش ملازم هستند.

حال اگر موضوع در مثال مذکور (حیات آقای الف)، از طریق قطع احراز شود، تمام جهات فوق بر آن مترتب می‌شود؛ چراکه شکی نیست که قطع به هر چیز، مستلزم قطع به تمام لوازم آن است. بنابراین، هرکدام از جهات مزبور که اثر شرعی دارد، آن اثر مترتب خواهد شد؛ اما اگر موضوع، مشکوک باشد، جهات فوق نیز مشکوک خواهد بود؛ زیرا شک به ملزوم، مستلزم شک به لوازم آن است، همان‌گونه که قطع به ملزوم، مستلزم قطع به لوازم آن بود.

درحالی‌که موضوع مشکوک است، اگر اماره معتبری مبنی بر تحقق موضوع پیدا شود، مثل اینکه بینه‌ای بگوید که آقای الف حیات دارد؛ در این صورت نیز فی‌الجمله تمام جهات مذکور مترتب می‌شود؛ برای مثال با قیام بینه مبنی بر حیات آقای الف، هم آثار شرعی ملزوم (همچون حرمت تصرف در مال وی و حرمت ازدواج با همسر وی) ثابت خواهد شد و هم آثار شرعی مترتب بر لوازم آن؛ مثل آنکه کسی نذر کرده باشد که اگر آقای الف تنفس می‌کرد، یک درهم صدقه بدهد، این وجوب صدقه اثری است شرعی که به سبب امری عقلی یعنی تنفس ثابت شده است. مراد مشهور دانشمندان اصولی که می‌گویند: «مُثَبِّتَاتُ اِمَارَاتٍ، حِجَّتْ اِسْتِ» (نائینی، فوائد الأصول، ۴/۴۸۱؛ نک: خونی، ۲/۱۸۱)، همین مطلب است.

حال اگر برای احراز موضوع، اماره معتبری وجود نداشت، ناگزیر باید برای رفع تحیر به اصل عملی رجوع کرد؛ مثلاً باید حیات آقای الف را استصحاب کرد. شکی نیست که با تمسک به اصل عملی، تمامی آثار شرعی مستقیم و همچنین آثار شرعی ای که واسطه شرعی دارند که از آن‌ها با عنوان آثار شرعی طولی یاد می‌شود (نائینی، اجود التقریرات، ۲/۴۱۷؛ صدر، بحوث، ۶/۱۸۳؛ نک: خمینی، ۱۵۶)، ثابت می‌شود (عراقی، ۵/۲۳۹). اما اختلاف نظری که در میان دانشمندان وجود دارد، آن است که آیا با اجرای اصل عملی استصحاب می‌توان همچون موارد وجود قطع و اماره معتبر، آثار شرعی با واسطه آثار عقلی یا عادی (همچون وجوب عمل به نذر در صورت تنفس کردن یا روییدن ریش) را بر موضوع یا حکم مترتب دانست یا خیر؟ به عبارت دیگر، بحث بر سر دایره تنزیل مؤدای اصل عملی است، بدین معنا که آیا مثبتات اصول غیرلفظی^۱ همچون مثبتات امارات که بر اساس نظر مشهور دانشمندان، تنزیل آن مطلق است، حجت است یا خیر؟

۱. اصول لفظی، قواعدی است که از سوی عقلا به هنگام شک در مراد متکلم برای تعیین معنای مدنظر وی به کار گرفته می‌شود؛ مانند اصالت ظهور، اصالت اطلاق، اصالت عموم و اصالت عدم‌قرینه (نک: مظفر، اصول الفقه، ۱/۷۳). از نظر مشهور، مثبتات اصول لفظیه حجت است؛ چراکه دلیل حجیت این اصول،

در کلام متأخران، از چنین اصلی که اثر شرعی مؤدای مستصحب در استصحاب به واسطه امری عقلی یا عادی بر آن مترتب می‌شود، با عنوان اصل مثبت یاد می‌شود (نک: مکارم شیرازی، ۳/۳۷۵).

بحث اصل مثبت به‌عنوان بحثی مستقل، اولین بار در کلام شیخ انصاری مطرح شده است، به طوری که این بحث پس از وی در شمار مباحث مهم و کاربردی اصول فقه به‌ویژه استصحاب به شمار آمده است. شیخ، این مسأله را در تبییه ششم از تبیهات استصحاب بیان کرده است (انصاری، فرائد الأصول، ۲/۶۵۹)؛ اما خود او اذعان دارد بر اینکه وی مبدع این عنوان و بحث نیست و در کتاب خود از شیخ جعفر کاشف الغطاء به‌عنوان اولین فقیهی که این موضوع را مطرح کرده است، نام می‌برد (همان، ۶۶۰). در کتب فقه‌های پیش از شیخ جعفر، اثری از تعبیر مثبتات دلیل یا اصل مثبت دیده نمی‌شود و این خود حاکی از جدیدبودن چنین موضوعی با ماهیتی مستقل در علم اصول است. باین وجود به نظر می‌رسد که منشأ این بحث، به تقسیم ادله به اماره و اصل عملی باز می‌گردد. در خصوص مبتکر این تقسیم، دلیل یقین‌آوری وجود ندارد، اما به‌کمک قرآنی می‌توان گفت که این تقسیم از زمان وحید بهبهانی شروع شده است و پیش از ایشان در کتب قدما، محقق، علامه حلی و شهیدین، اثری از این عناوین به چشم نمی‌خورد (نک: ناطقی، ۶۳). شهید صدر، وحید بهبهانی را مبدع مرحله سوم علم فقه و تاریخ آن می‌داند؛ چراکه مفهوم اصل عملی توسط او و شاگردانش (همچون محمدتقی صاحب حاشیه) بنا نهاده شده است (مباحث الأصول، ۳/۲۱).

در میان معاصران نیز تحقیق مستقل و جامعی با موضوع شناخت معنای اصل مثبت صورت نگرفته است. تنها مقاله‌ای که می‌توان در این زمینه به آن اشاره کرد، مقاله «مفهوم‌شناسی اصل مثبت» است که صرف‌نظر از اینکه تعاریف آورده شده در آن بسیار محدودتر از تعاریف احصاشده در پژوهش حاضر است، در جریان مفهوم‌شناسی اصل مزبور به مواردی همچون وسائط اتفاقی، عدم اختصاص جریان یافتن اصل مثبت به موضوع و عدم اختصاص اصل مثبت به استصحاب اشاره‌ای نشده است. همچنین تعریفی که در مقاله یادشده، از اصل مثبت ارائه شده است با تعریف پژوهش حاضر متفاوت است و برای نمونه در کنار وسائط غیرشرعی، واسطه‌های شرعی نیز مشمول تعریف دانسته شده است که ادعایی بلاذلیل است و در ادامه به نقد آن اشاره خواهد شد. دو مقاله دیگر نیز با عنوان پژوهش حاضر مشابهت دارند که یکی از آن‌ها مقاله «بررسی مسأله حجیت و عدم حجیت اصل مثبت» است که در آن به بررسی مسأله حجیت اصل مثبت (نه بررسی مفهوم آن) پرداخته شده است و دیگری، مقاله «نظریه اماره‌بودن استصحاب و آثار فقهی و اصولی آن» است که در آن به‌طور کاملاً حاشیه‌ای، آن هم مسأله حجیت اصل مثبت بررسی شده و به معناساختی آن پرداخته نشده است.

بنای عقلایی است که این اصول را به‌عنوان اماره معتبر قرار داده است (فاضل موحدی لنگرانی، ۴/۴۴۰؛ نک: آخوند خراسانی، ۲۲۶) و همان طور که گفته شد، قریب به اتفاق دانشمندان اصولی مثبتات امارات را حجت می‌دانند (نک: سبحانی، ارشاد العقول، ۴/۱۹۸)؛ هرچند که برخی معتقدند این طور نیست که مثبتات امارات به‌طور مطلق حجت باشد و در این زمینه قائل به تفصیل شده‌اند (نک: خونی، ۲/۱۸۶). با این حساب، اختلافاتی که درباره حجیت اصل مثبت در میان اصولیان وجود دارد، راجع به اصول لفظیه مطرح نمی‌شود؛ به همین دلیل است که معمولاً تعاریف صورت‌گرفته از اصل مثبت، ناظر به اصول عملیه است.

در میان دانشمندان علم اصول، راجع به حجیت اصل مثبت اختلاف نظر وجود دارد که به دلیل رعایت اختصار، از شرح آن صرف نظر می‌کنیم،^۱ اما نکته مهم آن است که پیش از بحث درباره حجیت یا عدم حجیت چنین اصلی، ارائه مفهوم واحدی از آن ضروری است؛ در غیر این صورت، بحث از حجیت مسأله‌ای که دانشمندان در خصوص تعریف آن هم‌داستان نیستند، راه به جایی نخواهد برد؛ توضیح آنکه گاهی در اثر برداشت‌های گوناگون از مفهوم واژه‌ای یا ارائه تعاریف مبهم از آن، اختلافات عمیقی به وجود می‌آید که سبب مترتب شدن آثار و نتایج متفاوتی می‌شود. یکی از راه‌هایی که می‌توان اختلافات و برداشت‌های گوناگون از مفاهیم را به حداقل رساند، ارائه تعریفی صحیح و منطقی از آن‌هاست. هرچند رسیدن به تعریفی دقیق از موضوعی (حد تام) بسیار مشکل بلکه ناشدنی است؛ لکن فقیهان و مجتهدان برای ارائه تعریف مفاهیم کاربردی در استنباط احکام - هرچند به شکل شرح الاسمی - کوشش بسیاری کرده‌اند که ثمره چنین تلاش‌هایی، ارائه تعاریف متفاوت و در نتیجه پدیدار شدن مفاهیم گوناگون دینی است.

اصل مثبت نیز از مفاهیمی است که از این اختلاف برداشت‌ها در امان نمانده است، به طوری که در این زمینه تنها برخی از اصولیان به مناسبت بحث از حجیت اصل مذکور به ذکر تعاریفی از آن پرداخته‌اند که گاه ناهمگون و منشأ آثار متفاوتی در علم فقه شده است. نارسایی تعاریف موجود از اصل مثبت از یک سو و فقدان پژوهش مستقلی در این زمینه از سوی دیگر، نگارندگان این جستار را بر آن داشت که به ذکر مهم‌ترین تعاریف ارائه‌شده و سپس راستی‌آزمایی آن‌ها بپردازیم و در نهایت تعریفی واحد و جامع از اصل مثبت ارائه دهیم تا بر اساس چنین تعریفی بتوان در گامی فراتر، از حجیت یا عدم حجیت اصل مزبور سخن گفت.

۱. مفهوم‌شناسی

در ابتدا و پیش از ورود به بحث معناشناختی اصل مثبت، باید معانی واژه‌ها، مفاهیم و عناوینی روشن شود که در تعریف آن استفاده شده است: **لزوم، ملزوم، لازم و ملازم**: درباره تعریف رابطه لزوم و ارکان آن، در میان دانشمندان اندک اختلافی به چشم می‌خورد.

۱. همان طور که گفته شد قریب به اتفاق دانشمندان اصولی متأخر، بحث اصل مثبت را به عنوان تبیهی از تبیهات استصحاب مطرح کرده‌اند. از سویی استصحاب را اصلی از اصول عملیه (نه اماره) می‌دانند و از سوی دیگر معتقدند که مثبتات اصول برخلاف مثبتات امارات، حجت نیست؛ لذا اصل مثبت را حجت نمی‌دانند (نک: ناطقی، ۶۳).

برخی معتقدند که رابطه لزوم اصطلاحی به معنای آن است که ملزوم، علت لازم باشد، همان گونه که وقتی گفته می‌شود: حرارت، لازمه آتش است؛ یعنی آتش علت حرارت است (طباطبانی، ۱/۷۵). بر اساس این معنا، مقصود از ملزوم، علت و منظور از لازم، معلول است.

در مقابل، برخی بدون تمرکز بر روی رابطه علیت، رابطه لزوم را چنین تبیین کرده‌اند: «هرگاه دو چیز را با نام‌های الف و ب در نظر بگیریم، اگر وضع آن دو به شکلی باشد که هر زمان الف وجود پیدا کرد، ب نیز موجود می‌شود، در این صورت الف را ملزوم و ب را لازم می‌نامند و این دو با یکدیگر ملازم بوده و رابطه بین آن‌ها لزوم نامیده می‌شود (جعفری لنگرودی، ۵۸۴).

گروه سوم، معتقدند که تلازم میان دو چیز همیشه به این شکل نیست که میان ملزوم و لازم، رابطه علیت برقرار باشد، بلکه گاهی به این شکل است که هر دو معلول علت دیگری هستند (صدر، بحث، ۳/۹۳)؛ مانند حرارت و روشنایی که هر دو معلول آتش هستند. بر اساس اعتقاد این عده، رابطه تلازم به دو شکل متصور است؛ گاهی ملزوم علت و لازم معلول آن است و گاهی ملزوم و لازم، هر دو معلول امر سوم هستند که شاید بهتر باشد در این صورت به هریک از آن دو، ملازم اطلاق شود. تبیین اخیر را می‌توان ترکیبی از دو نظر پیشین دانست.

عده‌ای دیگر نیز معتقدند که علاوه بر دو حالت مذکور، حالت سوم نیز در رابطه تلازم وجود دارد؛ به این معنا که گاهی ملزوم، علت لازم است، گاهی ملزوم و لازم هر دو معلول علتی دیگر هستند و گاهی نیز اساساً پای رابطه علیت در میان نیست و این دو امر، اتفاقی در کنار هم قرار گرفته‌اند که از آن به ملازم اتفاقی یاد می‌شود (نک: ابن شهید ثانی، ۶۸). درباره ملازم (مقارن) اتفاقی در ادامه بیشتر صحبت خواهیم کرد.

آنچه در این جستار مدنظر قرار گرفته است عبارت از آن است که ملزوم به معنای علت و لازم به معنای معلول باشد. حال اگر این دو، معلول علت دیگری باشند، به هریک از آن دو ملازم اطلاق می‌شود. به نظر می‌رسد چنین استعمالی، با کلام اصولیان سازگارتر باشد.

معنای لغوی اصل مثبت: اصل در معنای لغوی خود به معنای ریشه و پایه هر چیز است (راغب اصفهانی، ۱/۱۷۷). ابن منظور قسمت زیرین هر چیز را اصل آن می‌داند و جمع آن اصول است (۱۱/۱۶). مثبت نیز از نظر لغوی، اسم فاعل ثلاثی مزید (باب افعال) از ریشه «ث، ب، ت» و به معنای اثبات‌کننده است (نک: فیومی، ۸۰/۱).

معنای اصطلاحی اصل مثبت: اصل در یکی از معانی اصطلاحی خود، به معنای قواعدی شرعی است که در موارد بروز شک در تعیین حکم شرعی، وظیفه عملی مکلف را روشن می‌کند (انصاری، فرائد الأصول، ۲/۱؛ مظفر، اصول الفقه، ۴/۲۷۰). اصل نیز همچون اماره، حکم ظاهری است و در موضوع آن، جهل به واقع اخذ شده است و خود چند قسم است که عبارت‌اند از: اصل عملی و لفظی، اصل شرعی و عقلی، اصل محرر

و غیر محرز و اصل مثبت و غیر مثبت (نک: مشکینی، ۵۶ به بعد؛ ملکی اصفهانی، ۱۱۸/۱).
گذشته از تعریف اصطلاحی اصل، تعریف یکسانی از اصل مثبت و اصل غیر مثبت در میان اصولیان دیده نمی‌شود، هر چند که مشهور آنان معتقدند که اصل مثبت، اصلی از اصول عملیه است که اثر شرعی به وساطت امر عقلی یا عادی بر مؤدای آن مترتب می‌شود و اگر پای وساطت امر عقلی یا عادی در میان نباشد، به آن اصل، اصل غیر مثبت می‌گویند (نک: مشکینی، ۶۰؛ ابروانی، ۲۲۴/۵)؛ توضیح آنکه گاهی موضوع یا حکمی که استصحاب می‌شود، به طور مستقیم اثر شرعی ندارد، بلکه دارای یک لازم عقلی است که آن لازم، اثر شرعی دارد؛ مانند اینکه پدری در تاریخ اول اردیبهشت ماه فوت کند و پسر وی در تاریخ سی و یکم فروردین ماه ناپدید شود و پس از چند روز، جسدش پیدا شود. در اینجا اگر با استصحاب، حیات پسر تا روز اول اردیبهشت اثبات شود، لازمه عقلی آن، تأخر فوت پسر از فوت پدر است که مثلاً اثر شرعی ارث بردن پسر از پدر را با خود همراه دارد؛ در این صورت، از طریق لازم عقلی (تأخر فوت پسر)، اثر شرعی مزبور (ارث بردن پسر از پدر) نیز اثبات خواهد شد.

گاهی مستصحب (موضوع یا حکم) دارای یک لازم عادی است؛^۱ برای مثال، رویدن موبر چهره لازمه عادی حیات کودکی است که به مدت بیست سال از نظرها غایب شده است. حال اگر پس از گذشت این مدت، در حیات او تردید شود و راجع به آن، استصحاب حیات جاری و نتیجه گرفته شود که او دارای ریش نیز بوده است، بنا بر پذیرش حجیت اصل مثبت می‌توان حکم به ریش داشتن وی کرد. در چنین حالتی اگر پدرش نذر کرده باشد که اگر بر چهره فرزندش موبر برود، ده فقیر را اطعام کند، پس باید به نذر خود عمل کند؛ از این رو، بر اساس جریان اصل مثبت، ریش داشتن همراه با اثری شرعی (همچون وجوب عمل به نذر) اثبات می‌شود (نک: ملکی اصفهانی، ۱۳۲/۱؛ مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۲۱۲).

گفتنی است که ضابطه در اصل مثبت آن است که با کمک وسائط عقلی و عادی، در نهایت اثری شرعی بر مستصحب مترتب شود، اما در صورت مترتب نشدن اثر شرعی بر مستصحب، اصل مثبت جریان پیدا نخواهد کرد؛ چراکه در این صورت تعبد استصحابی لغو خواهد بود (جزایری، ۵۶۶/۷، پاورقی ۱).

بنابراین ضروری است که در تعریف اصل مثبت، به آثار شرعی با واسطه نیز به عنوان یکی از ارکان تعریف اشاره شود. با این حال، برخی در تعریف اصل مثبت بدون آنکه اشاره‌ای به اثبات حکم شرعی با واسطه کنند،

۱. بیان این نکته ضروری است که اگر واسطه مؤدی در زمان سابق، موجود قطعی الثبوت بود، در هنگام شک، خود واسطه را استصحاب و آثار شرعی را بر آن بار می‌کنیم و دیگر نیازی به استصحاب خود مؤدی نیست؛ مثلاً اگر فرد الف در زمان سابق زنده بود و در همان زمان از سایر علما اعلم بود، علمیت سابق را استصحاب و احکامی از قبیل وجوب تقلید را بر آن بار می‌کنیم و دیگر نیازی به استصحاب حیات وی و سپس احراز علمیت او نیست (طباطبائی یزدی، ۳۲۶). در این صورت، دیگر پای اصل مثبت به میان نخواهد آمد؛ از این روست که محقق خونی در این باره می‌نویسد: «لا یخفی أنّ مورد البحث ما إذا كانت الملازمة بین المستصحب و لوازمه فی البقاء فقط، لأنّه لو كانت الملازمة بینهما حدوثاً و بقاءً، كان اللّازم بنفسه متعلق الیقین و الشک، فیجری الاستصحاب فی نفسه بلا احتیاج إلى الالتزام بالأصل المثبت» (خونی، ۱۸۷/۲).

چنین تعریف کرده‌اند: «اصل مثبت، عبارت از اجرای استصحاب به منظور اثبات اثر عقلی یا عادی برای مستصحب است» (سبحانی تبریزی، الموجز، ۲۱۵). روشن است که نمی‌توان این تعریف را تعریف دقیقی از اصل مثبت به شمار آورد.

وجه تسمیه اصل مثبت: در دلیل نام‌گذاری این اصل به اصل مثبت، دانشمندان اظهار نظر چندانی نکرده‌اند. برخی آن را مجرد اصطلاح دانسته و معتقدند: «لا مشاحه فی الاصطلاح» (محمدی، ۲۹۳/۵). برخی نیز معتقدند از آنجاکه اصل یادشده، اثر غیرشرعی (عقلی و عادی) را اثبات نمی‌کند، عادتاً گفته می‌شود: «إن الأصل المثبت لایثبت»؛ لذا به اصل مثبت مشهور شده است (حسین، ۲۷۷/۵). برخی نیز به سبب آنکه اصل مثبت، اثبات‌کننده نیست و مشهور دانشمندان آن را حجت نمی‌دانند (صدر، دروس، ۴۳۳/۱)، عنوان غیرمثبت را برای اصل مزبور مناسب‌تر دانسته‌اند (ایروانی، ۲۲۳/۵، پاورقی ۲) و برخی دیگر نیز معتقدند که اصل مثبت از الفاظ اضداد است و مراد از آن، اصلی است که شرعاً چیزی را اثبات نمی‌کند (فقیه، ۱۷۲). شاید هم بتوان در توجیه تسمیه اصل مثبت چنین گفت که چون تعداد اندکی از اصولیان این اصل را حجت می‌دانند و از نظر آنان اصل مزبور، اثبات‌کننده حکم شرعی برای مؤدی با کمک وسائط عقلی یا عادی است، به آن اصل مثبت گفته شده است.

۲. حالت‌های امر خارجی راجع به مستصحب

امر خارجی نسبت به مستصحب، چند حالت دارد:

امر خارجی، لازم مستصحب است: این حالت، به دو شکل عقلی و عادی متصور است که مثال‌های آن به ترتیب، تنفس و ریش داشتن است که در قسمت پیشین به آن اشاره شد.

امر خارجی، ملزوم مستصحب است: این حالت نیز به دو شکل ملزوم عقلی و ملزوم عادی منقسم می‌شود؛ برای مثال اگر تنفس آقای الف استصحاب شود، ملزوم عقلی آن؛ یعنی وجود حیات نیز برای وی اثبات خواهد شد. مثال اثبات ملزوم عادی مستصحب نیز آن است که ریش داشتن آقای الف، استصحاب و در نتیجه زنده بودن وی اثبات شود.

امر خارجی، ملازم (مقارن) مستصحب است: این صورت به سه شکل ملازم عقلی، ملازم عادی و ملازم اتفاقی^۱ متصور است. مثال ملازم عقلی آن است که با استصحاب تنفس آقای الف، تپش قلب وی نیز

۱. ناگفته نماند که برخی از دانشمندان، ملازمه را به سه شکل عقلی، عادی و اتفاقی منقسم کرده‌اند (آخوند خراسانی، ۲۹۱؛ نک: صدر، بحوث، ۳۰۹/۴)؛ بر این اساس می‌توان گفت که تعبیر ملازم اتفاقی، تعبیری صحیح است؛ اما در مقابل، برخی معتقدند که جمله شرطیه اتفاقیه در مقابل جمله شرطیه لزومیه قرار دارد (مظفر، المنطق، ۱۷۹/۲)، بر این اساس باید گفت که قضیه لزومی، قسم قضیه اتفاقی قرار می‌گیرد، به این معنا که مقارنت گاهی به صورت لزومیه و گاهی به صورت اتفاقی است، از این روست که برخی به جای تعبیر ملازم اتفاقی، از تعبیر مقارن اتفاقی استفاده کرده‌اند (انصاری، مطارح الأنظار، ۲۵۹/۴). شاید منشأ این اختلاف تعبیر آن باشد که برخی به دلیل تکرار وجود جزا هنگام وجود شرط در بعضی از قضایای شرطی اتفاقی، تصور کرده‌اند که یک قضیه شرطی لزومی

اثبات شود؛ چراکه تنفس و تپش قلب، ملازم عقلی یکدیگر است و از سوی دیگر هر دو این‌ها لازم عقلی وجود حیات آقای الف به شمار می‌آیند. مثال ملازم عادی نیز آن است که با استصحاب تنفس آقای الف، ریش داشتن وی را نتیجه بگیریم؛ در اینجا نیز ریش داشتن ملازم عادی تنفس به شمار می‌آید. مثال ملازم اتفاقی آن است که مثلاً علم اجمالی وجود دارد مبنی بر اینکه یا آقای الف مرده است یا آقای ب؛ در این صورت، با استصحاب بقای حیات آقای الف، مرگ آقای ب اثبات می‌شود و بالعکس (انصاری، فرائد الأصول، ۲/۶۶۰). حال میان حیات آقای الف و مرگ آقای ب هیچ‌گونه ملازمه‌ای در کار نیست؛ چراکه ممکن است هر دو حیات داشته یا هر دو مرده باشند، ولی در اثر علم اجمالی اتفاقاً و از روی تصادف، حیات آقای الف با مرگ آقای ب (به صورت قضیه شخصی) مقارن شده است؛ لذا در این فرض، وجوب عده نگه داشتن زوجه آقای ب نتیجه گرفته می‌شود.

۳. جریان یافتن اصل مثبت در حکم و موضوع

برخلاف نظر دانشمندانی همچون شیخ انصاری (فرائد الأصول، ۲/۶۵۹) هرآنچه برای جریان اصل مثبت در موضوع مطرح شد، راجع به حکم (چه تکلیفی و چه وضعی) نیز مطرح است؛ بدین معنا که جریان اصل مثبت در حکم نیز می‌تواند مثبت لوازم، ملزومات و ملازمات عقلی یا عادی و همچنین اتفاقی باشد؛ زیرا موضوع، خصوصیتی نداشته و از سوی دیگر، ضابطه کلی در اصل مثبت - که بدان اشاره شد - با حکم نیز منطبق است. برای روشن تر شدن مطلب، به هریک از موارد مزبور با ذکر مثال اشاره می‌کنیم.

أ. استصحاب حکمی که منجر به اثبات لازم عقلی شود؛ مانند استصحاب وجوب نماز جمعه در عصر غیبت که لازم عقلی آن، لزوم اطاعت یا استحقاق عقاب در صورت مخالفت است که وجوب وفای به نذر در صورت اطاعت یا استحقاق عقاب نیز نتیجه شرعی آن است.

ب. استصحاب حکمی که منجر به اثبات لازم عادی شود؛ مانند استصحاب وجوب نماز جمعه در عصر غیبت که خوف باطنی راجع به مخالفت با آن را در پی دارد. مثال دیگر آنکه عادت انسان مسلمان آن است که اگر در صورت وارد شدن وقت نماز، نمازش را نخوانده باشد، نگران است، حال با استصحاب بقای وجوب نماز ظهر، نگرانی آقای الف که لازم عادی وجوب نماز ظهر است، اثبات می‌شود و وجوب وفای به نذر در صورت ایجاد خوف باطنی را که حکمی شرعی است، در پی دارد.

ج. استصحاب حکمی که منجر به اثبات ملزوم عقلی شود؛ مانند استصحاب وجوب نفقه بر آقای الف که بیانگر زنده بودن وی، که ملزوم عقلی وجوب نفقه است، بوده و در نتیجه وجوب وفای به نذر در صورت

زنده‌بودن را در پی دارد.

د. استصحاب حکمی که منجر به اثبات ملزوم عادی شود؛ مانند استصحاب وجوب نفقه بر آقای الف که بیانگر ریش‌داشتن وی و وجوب وفای به نذر در صورت داشتن لحنیه است.

ه. استصحاب حکمی که منجر به اثبات ملازم عقلی شود؛ مانند استصحاب وجوب پرداخت دین مشمول مرور زمان بر خود قرض‌گیرنده (نه وراثت وی) که لزوم تشکر از قرض‌دهنده از باب شکر منعم، ملازم عقلی آن است و هر دو نیز لازم وجود حیات قرض‌گیرنده است و می‌تواند منتج به حکم شرعی وجوب وفای به نذر شود.

و. استصحاب حکمی که منجر به اثبات ملازم عادی شود؛ مانند استصحاب زوجیت برای زوج شیعه که شیعه‌بودن زوجه وی از ملازمات عادی آن و هر دو نیز لازم حیات زوج است که وجوب وفای به نذر را در این حالت در پی دارد.

ز. استصحاب حکمی که منجر به اثبات ملازم اتفاقی شود؛ مانند موردی که علم اجمالی وجود دارد مبنی بر اینکه یا زوجه الف ناشزه است یا زوجه ب؛ حال در این صورت اگر وجوب نفقه زوجه الف استصحاب شود، واجب‌النفقه‌نبودن زوجه ب نتیجه گرفته می‌شود و واضح است که میان این دو، درحقیقت رابطه لزوم وجود ندارد؛ چراکه ممکن است هر دو زوجه واجب‌النفقه باشند یا هیچ‌کدام نباشند و درنهایت، حکم شرعی وجوب وفای به نذر را در پی دارد.

۴. عدم اختصاص اصل مثبت به استصحاب

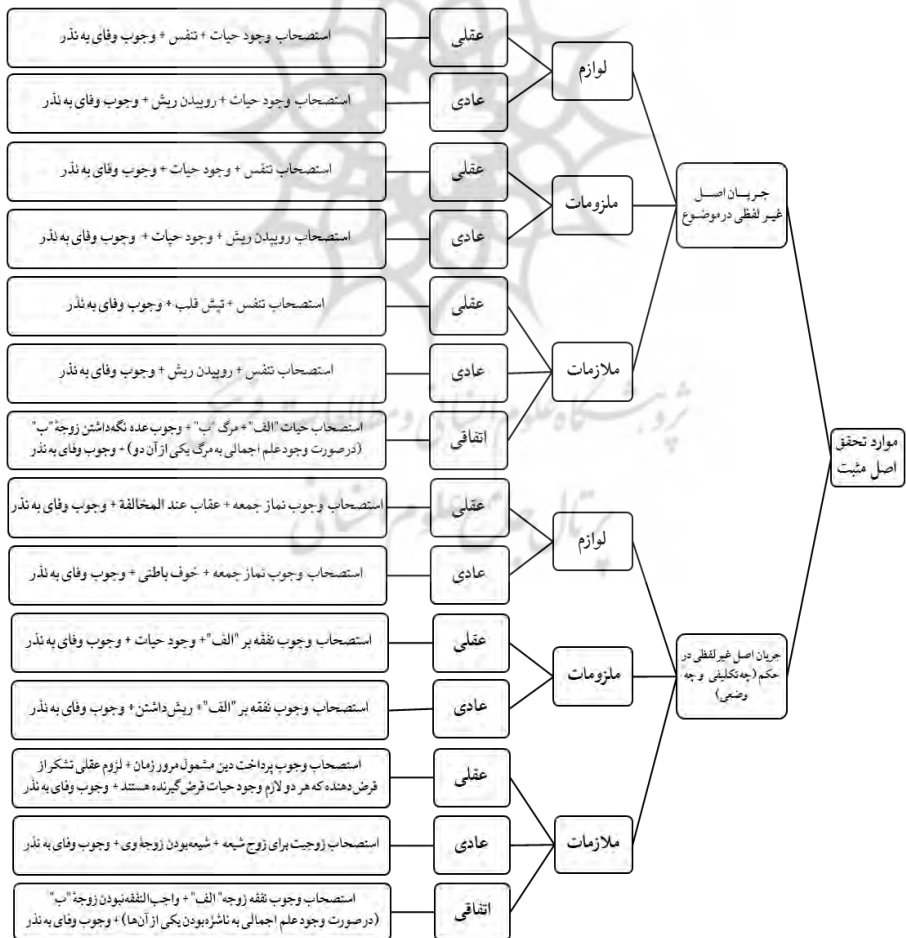
قریب به اتفاق اصولیان، بحث اصل مثبت را در باب استصحاب مطرح کرده و مثال‌های آنان نیز در همین حوزه است (نک: انصاری، فرائد الأصول، ۶۵۹/۲؛ آخوند خراسانی، ۴۱۴؛ بجنوردی، ۶۱۹/۲)؛ اما باید گفت که استصحاب خصوصیتی ندارد و اصل مثبت در تمامی اصول عملی اجراشدنی است. در توجیه این مطلب می‌توان چنین گفت که بحث از اصل مثبت در میان دانشمندان معمولاً به‌عنوان یکی از تنبیهات استصحاب مطرح می‌شود، لذا طبیعی است که تبیین اصل مزبور به همراه مثال‌هایی از استصحاب باشد و شاید منشأ چنین رویه‌ای آن است که شیخ انصاری به‌عنوان اولین فردی که به‌طور مستقل به این موضوع پرداخته، این مسأله را در تنبیه ششم از تنبیهات استصحاب بیان کرده است.

می‌توان برای اصل مثبت در دو اصل عملی برائت و احتیاط چنین مثال زد.

جایگاه اول (مؤدی)	جایگاه دوم (واسطه)	جایگاه سوم (حکم شرعی)
برائت از وجوب پرداخت دین	عدم اشتغال ذمه	وجوب وفای به نذر مبنی بر عدم اشتغال ذمه
وجوب اجتناب عن الإنائین	تنجیز واقع	وجوب وفای به نذر مبنی بر تنجیز واقع

۵. موارد تحقق یافتن اصل مثبت در یک نگاه

برای واضح تر شدن مطلب، می توان بر اساس آنچه گفته شد، نموداری را به شکل زیر از موارد تحقق اصل مثبت ترسیم کرد.



۶. صور تحقق یافتن اصل مثبت

بر اساس ضابطه‌ای که پیش از این راجع به اصل مثبت بیان شد، ملاک در اصل مثبت آن بود که با کمک وسائط عقلی و عادی، درنهایت اثری شرعی بر مؤدای اصل عملی مترتب شود، اما در صورت مترتب نشدن اثر شرعی بر مستصحب، اصل مثبت جریان پیدا نخواهد کرد؛ چراکه در این صورت تعبد استصحابی لغو خواهد بود (نک: جزایری، ۵۶۶/۷، پاورقی ۱).
بر این اساس، می‌توان صور تحقق یافتن اصل مثبت یا عدم آن را به شکل زیر نمایش داد.

اصل مثبت	جایگاه سوم	جایگاه دوم	جایگاه اول	
	—	اثبات حکم شرعی	جریان اصل عملی در موضوع یا حکم	صورت اول
	—	وجوب نفقه زوجه	استصحاب وجود حیات	مثال:
	اثبات حکم شرعی	اثبات واسطه شرعی	جریان اصل عملی در موضوع یا حکم	صورت دوم
	وجوب تمکین	وجوب نفقه زوجه	استصحاب وجود حیات	مثال:
	—	اثبات امر (لازم، ملزوم یا ملازم) غیر شرعی	جریان اصل عملی در موضوع یا حکم	صورت سوم
	—	اثبات تنفس	استصحاب وجود حیات	مثال:
	اثبات حکم شرعی	اثبات امر (لازم، ملزوم یا ملازم) غیر شرعی	جریان اصل عملی در موضوع یا حکم	صورت چهارم
	وجوب وفای به نذر	اثبات تنفس	استصحاب وجود حیات	مثال:

۷. بررسی دیدگاه‌های دانشمندان راجع به ماهیت اصل مثبت

در تقسیم‌بندی کلی می‌توان دیدگاه‌های دانشمندان پیرامون اصل مثبت را به شیوه‌ثنایی به دیدگاه‌هایی که اصل مثبت را محدود به استصحاب می‌دانند و نظریاتی که محدود نمی‌دانند، تقسیم کرد.

۱.۷. دیدگاه‌هایی که اصل مثبت را به استصحاب محدود کرده‌اند.

گروهی، جریان اصل مثبت را محدود به استصحاب می‌دانند. از این میان، برخی در تعریف ارائه‌داده از اصل مزبور، به‌صراحت به این مطلب اشاره کرده‌اند. برخی دیگر نیز بدون آنکه در مقام تعریف اصل مثبت باشند، با دقت نظر در کلام آن‌ها می‌توان به حدود و ماهیت این اصل در نظر آنان دست یافت.

حال ضمن اشاره به هریک از این تعاریف و تبیین‌ها، مشخصات آن‌ها را نیز بیان و ارزیابی می‌کنیم. دیدگاه اول، دیدگاه شیخ انصاری: شیخ انصاری در تعریف اصل مثبت می‌نویسد: «اگر مستصحاب از مجعولات غیرشرعی (همچون موضوعات خارجی و لغوی) باشد، در زمان شک، تنها لوازم شرعی آن جعل شده و لوازم عقلی و عادی، ملزوم شرعی یا غیرشرعی و ملازم مستصحاب که [هر دو] لازم امر سومی (ملزوم) هستند، جعل نمی‌شوند. شاید این همان مراد مشهور معاصران مبنی بر نفی اصول مثبت باشد که اصل، امری را در خارج اثبات نمی‌کند تا حکم شرعی بر آن مترتب شود، بلکه مؤدای آن، امر شارع به عمل بر اساس مجرای شرعی آن است» (فراند الأصول، ۲/۶۵۹ تا ۶۶۰).

نقد و بررسی دیدگاه اول: مشخصات این تعریف عبارت‌اند از:

اول: شیخ انصاری در تعریف خود با آوردن عبارت مجعولات غیرشرعی، اصل مثبت را تنها در موضوعات جاری می‌داند، حال آنکه پیش‌ازین گفته شد که اصل مثبت در احکام (چه تکلیفی و چه وضعی) نیز جریان دارد.

دوم: اگر بتوان الف و لام کلمه الأصل در عبارت «أَنَّ الْأَصْلَ لَا يَثْبُتُ أَمْرًا فِي الْخَارِجِ...» (همان‌جا) را الف و لام جنس (نه عهد) تلقی کرد، می‌توان ادعا کرد که شیخ انصاری، اصل مثبت را به استصحاب محدود نکرده است، ولی کاوش در نگاشته وی بیانگر آن است که از نظر شیخ انصاری، اصل مثبت تنها در استصحاب جریان دارد؛ چراکه وی در هر جا که از اصل مثبت سخن گفته است (چه در باب استصحاب و چه در غیر آن)، در ضمن مثال‌هایی از اصل استصحاب بوده است (نک: همان، صص ۴۵۰، ۴۶۴، ۴۹۰). گذشته از این، وی کلامی دارد که محدودبودن تعریف اصل مثبت به استصحاب را تقویت می‌کند؛ او می‌نویسد: «اگر استصحاب از باب ظن حجت باشد، چاره‌ای جز التزام به اصول مثبت نداریم؛ زیرا ظن به ملزوم از ظن به لازم منفک نیست» (همان، ۶۶۱). استدلال به این عبارت شیخ بدین نحو است که وی در صورت التزام به حجیت استصحاب از باب ظن، چاره‌ای جز حجت‌دانستن اصول مثبت^۱ نمی‌بیند. این مطلب نشان می‌دهد که در دیگر اصول عملیه، اصول مثبتی وجود ندارد؛ زیرا در غیر این صورت باید تنها

۱. باتوجه به اعتقاد شیخ مبنی بر اختصاص اصل مثبت به استصحاب، بهتر بود که وی در این عبارت به جای تعبیر اصول مثبت، از تعبیر اصل مثبت استفاده می‌کرد.

اصل مثبت در استصحاب از عدم حجیت خارج می‌شد و اصل مثبت در دیگر اصول عملیه، همچنان در عدم حجیت باقی می‌ماند. افزون بر آن، در عبارتی که از شیخ ذکر شد، کلمه مستصحب به کار رفته است، درحالی که اگر شیخ اصل مثبت را مختص به استصحاب نمی‌دانست، بهتر بود به جای مستصحب از مؤدای اصل عملی یا چیزی شبیه به آنکه عمومیت دارد، استفاده می‌کرد.

سوم: شیخ در عبارت خود، تنها لوازم شرعی را از دایره مثبتات اصل مثبت خارج کرده است، حال آنکه ملازمات و ملزومات شرعی نیز اگر به صورت بی‌واسطه برای مؤدی اثبات شوند، اساساً در شمار مثبتات اصل مثبت قرار نمی‌گیرند، درحالی که در این تعریف به آن‌ها اشاره‌ای نشده است.

چهارم: در این تعریف، به ملزوم شرعی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصل مثبت اشاره شده است. حال آنکه اثبات ملزوم شرعی برای مؤدی اگر بدون واسطه باشد، از صور تحقق اصل مثبت به شمار نمی‌آید.

دیدگاه دوم، دیدگاه محقق عراقی: محقق عراقی اصل مثبت را چنین تعریف می‌کند: «آثار شرعی‌ای که به واسطه امری عقلی یا ملزوم یا ملازم آن (مستصحب) بر آن بار می‌شود را اصل مثبت می‌گویند» (۲۴۰/۵).

نقد و بررسی دیدگاه دوم: مشخصات این تعریف عبارت‌اند از:

اول: در این تعریف به جای واژه لازم (اثر) از واژه امر استفاده شده است.

دوم: مرجع ضمیر «هاء» در عبارت آقا ضیاء عراقی (بواسطه ملزومه أو ملازمه)، کلمه مستصحب مذکور در عنوان تنبیه هفتم است^۱ که بر این اساس می‌توان هم حکم و هم موضوع را مشمول تعریف وی دانست.

سوم: از ظاهر کلام محقق عراقی چنین برمی‌آید که وی اصل مثبت را محدود به استصحاب می‌داند؛ چراکه در کلام خود از کلمه مستصحب استفاده کرده است، درحالی که بیان شد که اصل مثبت اختصاصی به استصحاب ندارد.

چهارم: محقق عراقی در این تعریف، نظری به امر (لازم) عادی نداشته است؛ هرچند که وی پیش‌ازین تعریف، در کلام خود به لوازم عادی اشاره کرده است (همان، ۲۳۹).

دیدگاه سوم، دیدگاه شهید صدر: شهید صدر در تعریف اصل مثبت می‌گوید: «مراد از اصل مثبت، استصحابی است که بتوان با اجرای آن برای اثر تکوینی مستصحب، حکمی شرعی ثابت کرد» (دروس، ۴۳۴/۱).

۱. «التنبیه السابع: الآثار المترتبة على المستصحب»؛ عراقی، ۲۳۹/۵.

نقد و بررسی دیدگاه سوم: مشخصات این تعریف عبارت‌اند از:

اول: در این تعریف، واژه مستصحب بر استصحاب حکم و موضوع دلالت دارد.

دوم: از این تعریف نیز همچون تعاریف پیشین چنین بر می‌آید که اصل مثبت به استصحاب محدود شده است.

سوم: این تعریف، شامل ملزومات و ملازمات مستصحب نمی‌شود؛ چراکه کلمه اثر بیانگر لازم مستصحب است، نه ملزوم یا ملازم آن؛ از این رو برخی به این تعریف، عبارت ملازم خارجی را افزوده‌اند (آل صفوان و مسباع، ۲/۳۴۰)، هرچند که باز ملزومات را ذکر نکرده‌اند. ناگفته نماند که شهید صدر در کتاب خویش پیش از ارائه این تعریف، عبارت ملازم خارجی را در کنار اثر تکوینی ذکر می‌کند (دروس، ۱/۴۳۳)، اما به هر حال، آن را در تعریف نهایی خود ذکر نمی‌کند. به علاوه، باینکه اصطلاح تکوین اساساً ناظر است به آنچه در عالم خارج تحقق دارد؛ اما به نظر می‌رسد منظور از اثر تکوینی در کلام وی آثار عقلی و عادی است.

دیدگاه چهارم، دیدگاه محقق سبحانی: محقق سبحانی اصل مثبت را این‌گونه تعریف می‌کند: «اصل مثبت، به معنای اجرای استصحاب به منظور اثبات اثر عقلی یا عادی برای مستصحب است» (الموجز، ۲۱۵ تا ۲۱۶).^۱

نقد و بررسی دیدگاه چهارم: مشخصات این تعریف عبارت‌اند از:

اول: کلمه مستصحب علاوه بر موضوع، شامل حکم نیز می‌شود.

دوم: وجود کلمات استصحاب و مستصحب در تعریف، جریان اصل مثبت را منحصر به استصحاب کرده است.

سوم: این تعریف، تنها ناظر به لازم عادی و عقلی است و ملزومات و ملازمات را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا کلمه اثر دال بر لازم است، نه ملزوم و ملازم. گفتنی است که محقق سبحانی در جایی دیگر به نقل از شیخ انصاری به تعریف اصل مثبت می‌پردازد که در آن به جای عبارت اثر عقلی یا عادی، از امر خارجی استفاده کرده است. سپس وی در توضیح امر خارجی، به لازم، ملزوم و ملازم اشاره می‌کند (ارشاد العقول، ۴/۱۹۱)؛ اما به هر ترتیب، وی در تعریف خود در اینجا به ملزوم و ملازم اشاره‌ای نکرده است.

چهارم: برخلاف تعاریف پیشین که هدف نهایی اصل مثبت را اثبات اثر شرعی برای مستصحب می‌دانستند، در این تعریف، اثبات اثر عقلی یا عادی به‌عنوان هدف نهایی بیان شده است. این در حالی

۱. محقق دیگر در تعریفی مشابه از اصل مثبت، چنین می‌گوید: «مقصود از آن، آثار عقلی و عادی مستصحب است که ادله استصحاب شامل آن‌ها نمی‌شود؛ زیرا دست‌جعل به آن نمی‌رسد» (فقیه، ۱۷۲).

است که پیش از این بیان شد که ضابطه در اصل مثبت، اثبات حکم شرعی با وسائط عقلی یا عادی برای مؤدای اصل عملی است.

دیدگاه پنجم، دیدگاه محقق ایروانی: محقق ایروانی در تعریف اصل مثبت می گوید: «اصل مثبت به هر اصلی می گویند که برای اثبات یک لازم غیرشرعی بر مستصحب یا یک لازم شرعی مترتب بر یک لازم غیرشرعی، جاری شود» (۲۲۴/۵).

نقد و بررسی دیدگاه پنجم: مشخصات این تعریف عبارت اند از:

اول: کلمه مستصحب در این تعریف، اصل مثبت را منحصر به استصحاب کرده است.

دوم: کلمه مستصحب هم شامل حکم می شود و هم شامل موضوع.

سوم: در این تعریف، تنها به لازم اشاره شده و ملزوم و ملازم در آن ذکر نشده است.

چهارم: قسمت اول این تعریف (اثبات یک لازم غیرشرعی بر مستصحب) به صورت سوم اشاره دارد و همان طور که پیش از این گفته شد، نمی توان این صورت را از صورت تحقق یافتن اصل مثبت دانست؛ چراکه هدف نهایی از جریان یافتن اصل مثبت، اثبات حکم شرعی برای مستصحب با کمک وسائط عقلی یا عادی است، نه اثبات امری غیرشرعی برای آن.

۲.۷. دیدگاه هایی که اصل مثبت را در استصحاب محدود نکرده اند.

در بخش پیشین، به نقد و بررسی تعاریفی از اصل مثبت پرداخته شد که گستره آن را به استصحاب محدود کرده بودند؛ حال به سراغ بررسی دیدگاه هایی می رویم که بر اساس آن ها، اصل مثبت اختصاصی به استصحاب ندارد و شامل دیگر اصول غیرلفظیه نیز می شود.

دیدگاه اول، دیدگاه محقق نائینی: محقق نائینی در بخشی از کتاب فوائد الأصول بدون آنکه نامی از اصل مثبت به میان بیاورد و تعریف واضحی از آن ارائه کند، مطالبی را پیرامون تفاوت مثبتات امارات و اصول عملیه ذکر می کند که پس از امعان نظر در آن، می توان از طریق دیدگاه وی راجع به محدوده جریان یافتن اصل مثبت در امارات و اصول، به تعریفی از اصل یادشده از نظر ایشان دست یافت.

از نظر محقق نائینی مثبتات امارات حتی اگر با واسطه عقلی یا عادی همراه باشد، معتبر خواهد بود، برخلاف اصول عملیه که تنها خود مؤدای اصل عملی یا احکام شرعی مترتب بر آن بدون واسطه عقلی یا عادی حجت اند (نک: فوائد الأصول، ۴/۴۸۷). بنابراین می توان گفت از نظر ایشان اصل مثبت در جایی جریان پیدا می کند که حکمی شرعی با واسطه ای عقلی یا عادی برای مؤدای اصل عملی اثبات شود.

نقد و بررسی دیدگاه محقق نائینی: مشخصات این تبیین عبارت‌اند از:

اول: محقق نائینی بحث مثبتات را راجع به تمامی اصول عملیه مطرح کرده و به‌طور مشخص اشاره‌ای به استصحاب نکرده است؛ لذا می‌توان گفت که از نظر ایشان، اصل مثبت، علاوه بر استصحاب، در سایر اصول عملیه نیز جریان پیدا خواهد کرد.

دوم: محقق نائینی بحث از اصل مثبت را بر روی به‌دست آوردن حکم شرعی با واسطه عقلی یا عادی متمرکز کرده است. بنابراین از نظر ایشان، صورت سوم (اثبات امور غیرشرعی فاقد آثار شرعی برای مستصحب) را نمی‌توان به‌عنوان یکی از صور تحقق یافتن اصل مثبت به‌شمار آورد.

سوم: در این تبیین، تنها وسائط عقلی و عادی ذکر شده و به‌واسطه اتفافی (ملازم اتفافی) اشاره‌ای نشده است.

دیدگاه دوم، دیدگاه محقق خراسانی: آخوند خراسانی در قسمت‌های مختلف کفایة الأصول از اصل مثبت نام برده است (نک: ۱۲۳، ۸۷، ۲۲)؛ لکن به‌صورت مستقل به تعریف آن نپرداخته است؛ باین حال می‌توان با اشاره‌هایی که وی در کتاب خود راجع به این مسأله داشته است، به اعتقاد وی در زمینه ماهیت اصل مزبور دست یافت. ایشان پس از بررسی حالت‌های مختلف مستصحب، بدون آنکه صراحتاً نامی از اصل مثبت به میان بیاورد، محل نزاع را چنین تبیین می‌کند: «اشکال تنها در آثار شرعی‌ای است که با واسطه‌ای غیرشرعی؛ خواه عادی باشد، خواه عقلی، بر مستصحب مترتب می‌شوند» (همان، ۴۱۴).

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که آیا این مقدار از بیان محقق خراسانی نشانگر محدودبودن اصل مثبت به استصحاب در نظر وی است؟ در پاسخ باید گفت از آنجاکه آخوند خراسانی در مقام تعریف اصل مثبت نبوده است، نمی‌توان با استناد به استعمال واژه مستصحب، محدودبودن اصل مثبت را معتقد وی دانست. افزون بر آن، وجه ذکر شدن کلمه مستصحب در این کلام آن است که بحث از اصل مثبت در میان دانشمندان معمولاً به‌عنوان یکی از تبیهات استصحاب مطرح می‌شود، لذا طبیعی است که تبیین اصل مزبور به همراه مثال‌هایی از استصحاب باشد.

حال که نمی‌توان از این کلام، گستره جریان اصل مثبت را در نزد محقق خراسانی فهمید، باید به‌دنبال قرائن و شواهدی بود تا در این زمینه گره‌گشا باشند. در اینجا به دو قرینه اشاره می‌شود:

قرینه اول: محقق خراسانی در مقام تفاوت امارات و اصول عملیه در ترتب لازم، ملزوم و ملازم چنین می‌گوید: «تفاوت واضحی که بین استصحاب و سایر اصول تعبدیه و بین طرق و امارات وجود دارد، مخفی نیست؛ طریق و اماره همان‌گونه که به مؤدی اشاره می‌کند، همان‌گونه به ملزوم، لوازم و ملازمات آن نیز اشاره دارد؛ چه، مقتضای اطلاق دلیل اعتبار طریق و اماره، لزوم تصدیق آن در میزان حکایتش است و

پوشیده نیست که مقتضای چنین تصدیقی، حجیت مثبت طریق و اماره است، برخلاف دلیل استصحاب که باید به مقدار دلالتی که بر تعبد به ثبوت مؤدی دارد، اکتفا کرد» (همان، ۴۱۶).

ایشان در این کلام و در مقام مقایسه، استصحاب و دیگر اصول عملیه را در یک طرف و امارات را در طرف دیگر قرار داده است که این مطلب نشانگر آن است که از نظر وی اثبات لازم، ملزوم و ملازم در دیگر اصول عملیه نیز مطرح است.

قرینه دوم: هنگامی که آخوند خراسانی آثار واسطه‌های خفی و همچنین پرواضح را از حجیت‌نداشتن اصل مثبت مستثنا می‌کند، می‌گوید: «دلیل استصحاب تنها بر تعبد به ثبوت مشکوک به لحاظ اثر [شرعی بلاواسطه] آن دلالت دارد و بر اعتبار مثبت آن همچون سایر اصول تعبدی دلالتی ندارد، مگر در جایی که اثر واسطه، اثر مشکوک شمرده شود، به طوری که واسطه یا خفی باشد، یا بسیار واضح و آشکار باشد» (همان).

ایشان با عبارت «همچون سایر اصول تعبدی» به وضوح، مثبتات استصحاب را مانند دیگر اصول عملیه نامعتبر دانسته است. از این رو، صاحب منتهی الدرایه در شرح کلام محقق خراسانی در بحث اصل مثبت چنین نگاشته است: «اگر استصحابی که اثر مترتب بر واسطه‌ای غیرشرعی را ثابت می‌کند، حجت نباشد، پس به طریق اولی باید قائل به عدم حجیت مثبتات سایر اصول شد که فاقد جهت تنزیل و احراز هستند» (جزایری، ۵۱۱/۷).

نقد و بررسی دیدگاه محقق خراسانی: مشخصات این تبیین عبارت‌اند از:

اول: کلمه واسطه می‌تواند با لازم، ملزوم و ملازم منطبق شود. وی به این موارد در کلامی دیگر اشاره می‌کند، آنجا که پیرامون تفاوت میان مثبتات امارات و اصول تعبدی سخن گفته است (همو، ۴۱۶).

دوم: کلمه مستصحب علاوه بر موضوع، شامل حکم نیز می‌شود.

سوم: همان‌طور که توضیح آن گذشت، محقق خراسانی، جریان اصل مثبت را منحصر به استصحاب نکرده و آن را در سایر اصول عملیه نیز جاری می‌داند.

چهارم: محقق خراسانی با ذکر کلمه آثار، به لوازم اشاره کرده که در این صورت، کلام وی شامل ملزومات و ملازمات نمی‌شود.

پنجم: از کلام محقق خراسانی چنین برمی‌آید که صورت سوم مشمول تعریف اصل مثبت نمی‌شود. **دیدگاه سوم، دیدگاه محقق بجنوردی:** محقق بجنوردی اصل مثبت را این‌گونه تعریف می‌کند: «منظور از اصل مثبت آن است که مؤدایی مثل مستصحب را در صورت شک در باقی‌بودنش، از جهت مترتب‌کردن آثار، نازل منزله امر معلوم بدانیم، به طوری که شامل آثار شرعی بدون واسطه و همچنین با واسطه عقلی و

عادی شود» (۶۳۳/۲).

نقد و بررسی دیدگاه سوم: مشخصات این تعریف عبارت‌اند از:

اول: عبارت «مؤدایی مثل مستصحب» در تعریف محقق بجنوردی نشان می‌دهد که تعریف وی اختصاصی به استصحاب ندارد و مستصحب به‌عنوان مثال و نمونه ذکر شده است.
دوم: کلمه مستصحب و به‌طورکلی واژه مؤدی، هم شامل حکم می‌شود و هم شامل موضوع.
سوم: در این تعریف، همچون تعریف پیشین تنها وسائط عقلی و عادی ذکر شده و به‌واسطه اتفافی (ملازم اتفافی) اشاره‌ای نشده است.

چهارم: در این تعریف هدف نهایی از جریان اصل مثبت، رسیدن به آثار شرعی است.
پنجم: ترتب آثار شرعی بدون واسطه بر مؤدی، ارتباطی با اصل مثبت ندارد؛ لذا ذکرشدن چنین آثاری در تعریف اصل مثبت صحیح نیست.

دیدگاه چهارم، دیدگاه محقق خوئی: محقق خوئی در ابتدای بحث از اصل مثبت، پرسشی را مطرح می‌کند. او می‌نویسد: «آیا با استصحاب، آثار شرعی مترتب بر لوازم عقلی یا عادی بر متیقن بار می‌شود؟» (۱۸۱/۲) و سپس در تعریف اصل مثبت می‌نویسد: «اصل مثبت به‌معنای ترتب آثار شرعی مترتب بر لوازم عقلی و عادی است» (همو، ۱۸۷). وی در نهایت، به حجیت‌نداشتن اصل مثبت علی‌الإطلاق اشاره می‌کند و این مسأله را از مسائل جدیدی می‌داند که قداماً به آن نپرداخته‌اند (همو، ۱۹۳).

نقد و بررسی دیدگاه محقق خوئی: مشخصات این تعریف عبارت‌اند از:

اول: می‌توان علاوه بر موضوع، حکم را نیز مشمول این تعریف دانست؛ چراکه در کلام اول وی، کلمه متیقن به‌صورت مطلق به کار رفته است، از طرفی کلام دوم وی (تعریف) نیز هر دو را به‌عنوان مؤدی برمی‌تابد.

دوم: با دقت نظر در تعریف محقق خوئی چنین فهمیده می‌شود که از نظر ایشان، جریان اصل مثبت، محدود به اصل عملی استصحاب نیست؛ زیرا وی در کلام اول خود از استصحاب سخن گفته است؛ اما مسأله آن است که او در مقام تعریف نبوده است، بلکه صرفاً به‌دلیل آنکه بحث از اصل مثبت در میان دانشمندان به‌عنوان یکی از تنبیهات استصحاب مطرح می‌شود، به آن اشاره کرده است. مؤید این مطلب آن است که وی در جای دیگری با عبارت «إنّ المشهور حجیة مثبتات الأمارات دون مثبتات الأصول» (همو، ۱۸۱)، به حجیت مثبتات امارات برخلاف مثبتات اصول در نزد مشهور اشاره کرده است؛ این عبارت بیانگر آن است که از نظر محقق خوئی، علاوه بر اصل استصحاب، سایر اصول غیرلفظی نیز مثبتاتی دارند (نک: همو، ۵۱۰/۱).

گفتنی است که در نقطه مقابل، قرینه‌ای در کلام محقق خوئی وجود دارد که بیان‌کننده اختصاص جریان اصل مثبت به استصحاب است؛ آنجا که او می‌نویسد: «فالدی تحصّل مما ذکرناه: عدم حجیة الأصل المثبت مطلقاً، لعدم دلالة أخبار الباب علی أزيد من التبعيد بما كان متیقناً و شك فی بقائه، فلا دلیل علی التبعيد بآثار ما هو من لوازم المتیقن» (همو، ۱۹۳/۲). ایشان در این بیان به‌طور مطلق، حکم به حجیت نداشتن اصل مثبت می‌دهد و دلیل خود را محدود بودن تنزیل مستصحب بیان می‌کند. اینکه وی با تمسک به دلیلی با رنگ و بوی استصحاب به صورت کلی حجیت اصل مثبت را نفی می‌کند، قرینه‌ای بر اعتقاد به وجود محدودیت در نزد اوست.

به نظر نگارندگان، قول به محدودیت نداشتن جریان اصل مثبت به استصحاب در نزد محقق خوئی قوی‌تر است.

سوم: در این تعریف، تنها وسائط عقلی یا عادی ذکر شده و به واسطه اتفافی (ملازم اتفافی) اشاره‌ای نشده است.

چهارم: در این تعریف، تنها به لوازم (آثار) اشاره شده و ملزومات و ملازمات در آن ذکر نشده‌اند.

پنجم: این تعریف نیز با محوریت ترتیب آثار شرعی بر مؤدای اصل عملی صورت گرفته است.

دیدگاه پنجم، دیدگاه امام خمینی: امام خمینی در الاستصحاب پس از اشاره به اختلاف اهل تحقیق در حجیت اصل مثبت، مثبتات امارات و اصول را این موارد می‌داند: «لوازم، ملزومات و ملازمات عادی و عقلی که به یک اثر عملی شرعی ختم شود؛ بلکه ملزومات و ملازمات شرعی خواه ترتب اثر با واسطه باشد خواه بی‌واسطه» (۱۴۹)؛ وی سپس به بیان دلیل نظریه محقق خراسانی مبنی بر حجیت موارد فوق در امارات (نه اصول) می‌پردازد.

به نظر می‌رسد، موارد گفته‌شده مواردی است که از منظر خود امام خمینی ماهیت اصل مثبت را تشکیل می‌دهند، نه آنکه مواردی باشند که دانشمندانی همچون آخوند خراسانی آن‌ها را بیان کرده‌اند؛ چراکه در مواردی این مؤلفه‌ها با تعریف محقق خراسانی از اصل مثبت همسانی ندارد؛ برای مثال، در تعریف محقق خراسانی، ملزومات و ملازمات ذکر نشده است (آخوند خراسانی، ۴۱۴)، در حالی که امام خمینی به آن‌ها اشاره کرده است.

همان‌طور که از کلام امام خمینی پیداست، در آن اشاره‌ای به انحصار مثبتات به اصل استصحاب نشده است؛ بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که ایشان، اصل مثبت را در سایر اصول عملیه نیز جاری می‌داند. مؤید این مطلب آن است که وی در جای دیگری، پیرامون مثبتات اصول چنین می‌نویسد: «و أمّا الأصول: و

عمده‌تها الاستصحاب...» (خمینی، ۱۵۲)؛ به این معنا که از نظر او بیشترین کاربرد اصل مثبت، در بحث استصحاب است؛ هر چند که اختصاصی به آن ندارد.^۱

نقد و بررسی دیدگاه امام خمینی: به نظر می‌رسد تبیین امام خمینی از ماهیت اصل مثبت نسبت به دیگر تعاریف و دیدگاه‌ها، از جامعیت بیشتری برخوردار است، هر چند این تبیین نیز مبتلا به اشکالاتی است. مشخصات آن را می‌توان چنین برشمرد:

اول: همان‌طور که گفته شد بر اساس این تبیین، اصل مثبت به استصحاب محدود نیست، شامل سایر اصول عملیه نیز می‌شود.

دوم: می‌توان گفت که بر اساس این تبیین، مؤدی هم می‌تواند حکم باشد و هم موضوع.
سوم: در این تبیین، به وسائط عقلی و عادی اشاره شده و واسطهٔ اتفافی (ملازم اتفافی) ذکر نشده است.

چهارم: در این تبیین، هدف نهایی از جریان اصل مثبت، اثبات حکم شرعی بیان شده است.
پنجم: ملزومات و ملازمات شرعی بی‌واسطه نیز همانند لوازم (آثار) شرعی بی‌واسطه، اساساً ارتباطی با اصل مثبت ندارد و نباید به‌عنوان جزئی از ماهیت آن ذکر شوند؛ با این حال، قسمت دوم کلام امام شامل این موارد نیز می‌شود.^۲

۸. تعریف نگارندگان از اصل مثبت

مشخص شد که اولاً برای بحث از حجیت یا عدم حجیت اصل مثبت، ارائهٔ تعریفی واحد و جامع از آن ضروری است؛ ثانیاً دانشمندان راجع به تعریف اصل مثبت با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ ثالثاً هریک از تعاریف ارائه‌شده مبتلا به اشکالاتی است؛ از این رو باید تعریفی ارائه کرد که بتوان در آن تمامی مؤلفه‌های اصل مثبت را مشاهده کرد؛ بر همین اساس می‌توان اصل مزبور را چنین تعریف کرد: «اصل مثبت، اصلی عملی است که جریان یافتنش از طریق وسائط عقلی، عادی یا اتفافی، به اثبات حکمی شرعی برای مؤدای آن می‌انجامد.»

۱. آشتیانی نیز در حاشیهٔ علی در الفوائد تعریفی نزدیک به تعریف امام دارد. او اصل مثبت را چنین تعریف می‌کند: «مراد از اصل مثبت، آن است که خود مؤدای اصل، اثری شرعی نداشته باشد، بلکه اثر شرعی به‌واسطهٔ یک ملزوم، لازم یا ملازم عقلی یا شرعی بر آن مترتب گردد» (۲۹۸). وی در ادامه می‌نویسد: «اصول مثبت، اقسامی دارد که نمی‌توان آن‌ها را تحت یک ضابطهٔ کلی به‌طوری که همه را در برگیرد، جمع نمود» (همو، ۳۰۵). گفتنی است که در پایان این نوشتار، تعریفی از اصل مثبت از سوی نگارندگان ارائه خواهد شد که جامع این اقسام و صور باشد.

۲. برخی از معاصران نیز تعاریفی از اصل مثبت ارائه کرده‌اند که بر اساس آن‌ها، اصل مثبت اختصاصی به استصحاب ندارد؛ برای مثال، صاحب بیان الأصول می‌نویسد: «اثبات لوازم واقع برای حکم ظاهری را اصل مثبت گویند» (حسینی شیرازی، ۲۴۰/۷). عبارت حکم ظاهری در این تعریف، علاوه بر استصحاب، به دیگر اصول عملیه نیز اشاره کرده است؛ هر چند که ذکر نشدن ملزومات و ملازمات از مهم‌ترین اشکالات این تعریف است.

مشخصات تعریف برگزیده: مشخصات این تعریف و وجه تمایز آن نسبت به دیگر تعاریف ارائه شده

از اصل مثبت عبارت‌اند از:

۱. ترکیب اصلی عملی به این نکته اشاره دارد که اصل مثبت، اصلی مستقل از اصول عملیه نیست، بلکه اصول عملیه اگر اثبات‌کننده امری غیرشرعی باشند، مثبت نامیده می‌شوند؛ از این رو، به استصحابی که مثبت آثار غیرشرعی باشد، استصحاب مثبت گفته می‌شود (حائری اصفهانی، ۳۶۳؛ نائینی، ۳۸۹/۲).
۲. ذکر ترکیب «اصلی عملی» در تعریف، نشانگر اختصاص نداشتن اصل مثبت به استصحاب است، بدین معنا که این اصل می‌تواند در سایر اصول غیرلفظی نیز جریان پیدا کند.
۳. اطلاق کلمه مؤدی بیانگر آن است که اصل مثبت علاوه بر موضوع، در حکم نیز می‌تواند جریان داشته باشد.

۴. همان‌طور که گفته شد، ضابطه در جریان اصل مثبت آن است که درنهایت حکمی شرعی برای مؤدی اثبات شود که عبارت «حکمی شرعی» در تعریف، بیان‌کننده همین مطلب است.
۵. کلمه وسائط، عمومیت دارد و هریک از لوازم، ملزومات و ملازمات را در بر می‌گیرد. همچنین در این تعریف علاوه بر وسائط عقلی و عادی به وسائط اتفافی نیز اشاره شده است. ناگفته پیداست که در هیچ‌یک از تعاریف موجود در این زمینه، این عمومیت وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از پژوهش عبارت‌اند از:

۱. اصل مثبت، بحثی بسیار کاربردی در حوزه فقه و اصول است که اولین بار شیخ جعفر کاشف الغطاء آن را مطرح کرد، سپس شیخ انصاری به صورت مستقل در ضمن تنبیهات استصحاب به بررسی آن پرداخته است.
۲. تعریف واحدی از اصل مثبت در میان دانشمندان وجود ندارد، افزون بر آن، هریک از تعاریف ارائه شده اشکالاتی دارد؛ لذا در این جستار پس از بررسی مهم‌ترین تعاریف و تبیین‌های ارائه شده، تعریفی جامع که شامل تمامی مؤلفه‌های اصل مثبت شود، ارائه شده است.
۳. برخلاف نظر دانشمندانی همچون شیخ انصاری، هرآنچه برای جریان یافتن اصل مثبت در موضوع استصحاب شده مطرح است، راجع به حکم (چه تکلیفی و چه وضعی) نیز مطرح است.
۴. جریان اصل مثبت، اختصاصی به اصل استصحاب ندارد و می‌توان آن را در سایر اصول غیرلفظی همچون برائت و احتیاط نیز مطرح کرد.

۵. اصل مثبت، اصلی مستقل و جدا از اصول عملیه نیست، بلکه اگر اصول مزبور، اثبات‌کننده امر غیرشرعی (عقلی، عادی یا اتفاقی) باشند، مثبت نامیده می‌شوند.
۶. علاوه بر وسائط عقلی و عادی، واسطه اتفاقی که در هیچ‌یک از تعاریف و تبیین‌های اصل مثبت به آن اشاره نشده است نیز باید در تعریف اصل یادشده اخذ شود. به علاوه، در این نوشتار به موارد تحقق اصل مثبت با ذکر مثال اشاره شده است.
۷. ضابطه کلی در اصل مثبت آن است که با کمک وسائط عقلی، عادی یا اتفاقی، در نهایت اثری شرعی بر مؤدای اصل عملی مترتب شود، اما در صورت عدم ترتب اثر شرعی بر مؤدی، اصل مثبت جریان پیدا نخواهد کرد؛ چراکه در این صورت تعبد استصحابی لغو خواهد بود.
۸. یکی از شروط جریان اصل مثبت آن است که خود واسطه نتواند مؤدای اصل عملی قرار گیرد، در غیر این صورت، اصل عملی راجع به همان واسطه جریان می‌یابد و دیگر نوبت به جریان اصل مثبت نمی‌رسد.

منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کفایة الأصول، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البتی علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
- آشتیانی، محمود، حاشیه علی درر الفوائد، چاپ اول، قم: بی‌نا، بی‌تا.
- آل صفوان، عبدالمعطی جعفر؛ ناصر محمد مسباع، مذاکره الأصول فی کتاب الحلقة الاولى و الثانية، چاپ اول، قم: محبین، ۱۴۲۲ق.
- ابن شهید ثانی، حسن بن زین‌الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، چاپ نهم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، مطارح الأنظار، چاپ دوم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۸۳.
- _____، فرائد الأصول، چاپ پنجم، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- ایروانی، باقر، کفایة الأصول فی اسلوب‌ها الثانی، چاپ اول، نجف: مؤسسه احیاء التراث الشیعة، ۱۴۲۹ق.
- بجنوردی، حسن، منتهی الأصول، چاپ اول، تهران: عروج، ۱۳۸۰.
- جزایری، محمدجعفر، منتهی الدراية فی توضیح الکفایة، چاپ چهارم، قم: دار الکتب، ۱۴۱۵ق.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، چاپ چهاردهم، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۳.
- حائری اصفهانی، محمدحسین، الفصول الغروية فی الأصول الفقهية، چاپ اول، قم: دار احیاء العلوم الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.
- حسین، حسن محمد فیاض، شرح الحلقة الثالثة، چاپ اول، بیروت: شركة المصطفی لاهیاء التراث، ۱۴۲۸ق.

- حسینی شیرازی، صادق، بیان الأصول، چاپ دوم، قم: دار الانصار، ۱۴۲۷ق.
- خمینی، روح الله، الاستصحاب، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۱.
- خوئی، ابوالقاسم، مصباح الأصول، چاپ اول، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۲۲ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، چاپ دوم، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۴.
- سبحانی تبریزی، جعفر، ارشاد العقول الی مباحث الأصول، چاپ اول، قم: امام صادق (ع)، ۱۴۲۴ق.
- _____، الموجز فی أصول الفقه، چاپ چهاردهم، قم: امام صادق (ع)، ۱۳۸۷.
- صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الأصول، به تقریر سید محمود هاشمی شاهرودی، چاپ سوم، قم: مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۱۷ق.
- _____، دروس فی علم الأصول، چاپ پنجم، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۸ق.
- _____، مباحث الاصول، چاپ اول، قم: مطبعة مركز النشر مكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۸ق.
- طباطبائی، محمدحسین، نهاية الحکمه، چاپ پنجم، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۳۰ق.
- طباطبائی یزدی، محمدباقر، وسیلة الوسائل فی شرح الرسائل، چاپ اول، قم: بی نا، بی تا.
- عراقی، ضیاء الدین، منهاج الأصول، به تقریر محمدابراهیم کرباسی، چاپ اول، بیروت: دارالبلاغه، ۱۴۱۱ق.
- فاضل موحدی لنکرانی، محمد، اصول فقه شیعه، چاپ اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، ۱۳۸۱.
- فقیه، محمدتقی، مبانی الفقهیه، چاپ اول، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۱۸ق.
- فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، چاپ دوم، قم: دار الهجره، ۱۴۱۴ق.
- محمدی، علی، شرح رسائل، چاپ هفتم، قم: دار الفکر، ۱۳۸۷.
- مركز اطلاعات و مدارک اسلامی، فرهنگ نامه اصول فقه، چاپ اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.
- مشکینی، علی، اصطلاحات الأصول و معظم ابحاثها، چاپ ششم، قم: هادی، ۱۳۷۴.
- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، چاپ پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۳۰ق.
- _____، المنطق، چاپ سوم، قم: اسماعیلیان، ۱۳۸۸ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، انوار الأصول، چاپ دوم، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۸ق.
- ملکی اصفهانی، مجتبی، فرهنگ اصطلاحات اصول، چاپ اول، قم: عالمه، ۱۳۷۹.
- ناطق، محمد، «بررسی مسأله حجیت و عدم حجیت اصل مثبت»، مطالعات اصول فقه امامیه، س ۹۷، ش ۹، ۱۳۹۷، صص ۶۳ تا ۹۲.
- نائینی، محمدحسین، اجود التقریرات، چاپ اول، قم: عرفان، ۱۳۵۲.
- _____، فوائد الاصول، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.